



«فرهیختگان» گزارش می دهد

سند هفتم عقب تر از واقعیت های آموزش و پرورش



زینب مرزوقی

خبرنگار گروه جامعه

چهار روز پیش لایحه برنامه هفتم توسعه پنج ساله کشور (۱۴۰۲ تا ۱۴۰۶) از سوی رئیس جمهور به مجلس شورای اسلامی ارائه داده شد.

لایحه برنامه هفتم توسعه، سند بالادستی کشور به حساب می آید و چشم انداز و مسیر حرکت سه قوه را در پنج سال آینده ترسیم خواهد کرد. این برنامه در ۷ بخش و ۲۴ فصل (۱۱۷ ماده) و در چهارچوب اسناد بالادستی و ۲۶ سیاست ابلاغی مقام معظم رهبری و سند تحول دولت مردمی تدوین شده است.

فصل نوزدهم این لایحه به ارتقای نظام آموزشی اختصاص دارد و در همان اولین ماده این فصل (ماده ۸۶ لایحه برنامه هفتم توسعه)، اهداف کمی سنجه های عملکردی ارتقای نظام آموزشی در پنج ساله آینده ارائه شده است. یکی از اهداف، رساندن کلاس های باتراکم بالای ۴۰ نفر به صفر کلاس معرفی شده است. بایک جست و جوی ساده در میان اخبار و آمار، گفت و گویی از مدیرکل آموزش و پرورش آذربایجان غربی می بینیم که در آن گفت و گوز تراکم کلاس های درسی یا ۶۶ دانش آموز در شهرستان ارومیه خبر داده و گفته این وضعیت در حالی است که تعداد تراکم در شهرستان ۲۳ دانش آموز است. این آمار برای سال ۱۴۰۰ است. سرمایه گذاری در بخش آموزش، یک سرمایه گذاری بلند مدت است و مانند کارخانه و کارگاه های مواد معدنی یا هر چیز دیگر که فرکش را اینکند یا بگویند نیست. بدون شک رساندن تراکم جمعیت دانش آموزان کلاس های ۴۰ نفره، قبل از هر چیزی به فراهم کردن پیش فرض های لازم نیاز دارد. تراکم بالای دانش آموزان در یک کلاس درس، حالا بخواهد ابتدایی باشد یا متوسطه، یعنی کمبود کلاس و مدرسه و در وهله بعدی کمبود معلم و دبیر. رساندن تراکم کلاس ها به صفر اگر چه یکی از اهداف قابل تحسین در این لایحه است اما پیش از اینکه هدف باشد، به نظر می رسد آرزو و رویای مسئولان آموزش عمومی کشور است. چرا؟ براساس مصوبه شورای عالی آموزش و پرورش، دامنه این استانداردها در مناطق و مدارس خاص استثنا تا دوره ابتدایی از ۱۴ تا ۲۶ و در دوره متوسطه اول و متوسطه دوم از ۱۶ تا ۲۸ و در هنرستان ها از ۱۲ تا ۱۸ تغییر خواهد بود ولی در هر صورت و تحت هیچ شرایطی تراکم دانش آموزان در کلاس درس نباید از حداکثر تعیین شده تجاوز کند.

این در حالی است که تراکم کلاس درس دولتی در شهرستان های استان تهران ۲۸،۳۳، تهران ۲۳،۳۲، البرز ۲۷،۳۲ و قم ۳۲،۳۰ است که ضمن دارا بودن بیشترین تراکم، بالاتر از ۳۰ نفر در هر کلاس حاضر می شوند.

همچنین در استان آذربایجان غربی تعداد تراکم کلاس های زیر ۳۰ نفر ۸۵۱۵، تعداد تراکم کلاس های ۳۰ تا ۴۰ نفره ۴۰ هزار و ۸۷، کلاس های ۴۰ تا ۶۰ نفره ۵۹۶ نفر و بالای ۶۰ نفر نیز ۱۱۳ کلاس است.

در استان اصفهان هم تعداد تراکم کلاس های زیر ۳۰ نفر ۸ هزار و ۱۵، تعداد تراکم کلاس های ۳۰ تا ۴۰ نفره ۷ هزار و ۲۹۳ کلاس و کلاس های باتراکم ۴۰ تا ۶۰ نفره ۳۶۳ کلاس است.

البته سال گذشته در دستورالعمل توسعه سنواتی که به استان ها ابلاغ شده بود، درباره حداقل و حداکثر تعداد دانش آموزان در کلاس های درس نوشته بود که

حداقل تعداد دانش آموزان در کلاس های درس مدارس ابتدایی مناطق شهری ۲۲ و حداکثر ۳۴ نفر است. حداقل تعداد دانش آموزان در کلاس های درس مدارس متوسطه اول مناطق شهری ۲۰ و حداکثر ۳۶ نفر و حداقل تعداد دانش آموزان در کلاس های درس مدارس متوسطه دوم مناطق شهری ۱۴ و حداکثر ۳۶ نفر است. اما ما می بینیم که آموزش و پرورش به دلیل کمبود کلاس یا معلم به راحتی از این بخشنامه خودش و هم از مصوبه شورای عالی آموزش و پرورش چشم پوشی می کند و هنوز در سال ۱۴۰۲ تراکم بالای ۴۰ دانش آموز در کلاس ها را داریم.

آمارهای ارائه شده از سوی مرکز پژوهش های مجلس نشان می دهد که سال گذشته در مقطع ابتدایی استاندارد نسبت دانش آموز به گروه معلمان ۱۹،۲ اعلام شده و تمام استان های کشور به جز ایلام در سال تحصیلی گذشته با کمبود معلم مواجه بوده اند. بیشترین نسبت دانش آموز به معلم در شهرستان های تهران با شاخص ۵۲،۹۳ است که ۳۳،۷۳ واحد بیشتر از استاندارد است. این شاخص در مناطق شهری به ۵۷،۴۳ هم رسیده. با توجه به اینکه جمعیت دانش آموزان دولتی مقطع ابتدایی ۷ میلیون و ۳۶۸ هزار و ۹۶۵ نفر و جمعیت معلمان ۲۲۲ هزار و ۳۱۷ نفر بوده، کمبود معلم به شکلی کلی (نه به صورت نقطه ای) معادل ۱۶۱ هزار و ۴۸۲ نفر تخمین زده می شود. در مقطع متوسطه اول، استاندارد نسبت دانش آموز به گروه معلمان ۱۹،۱ است و همه استان ها به جز اردبیل، ایلام، خراسان شمالی و کهگیلویه و بویر احمد دارای کمبود معلم هستند.

اصلا بیایید این پیش فرض را بگیریم که کلاس های درس و مدارس منظر برای کاهش تراکم در تمام کشور ساخته شده است و نه شهرستان ها و نه حاشیه شهرها، هیچ کدام مشکل کمبود کلاس ندارند. نکته ای که در این میان مغفول مانده است، کمبود تعداد معلم نسبت به دانش آموز است. یعنی کمبود این ۱۶۱ هزار و ۴۸۲ معلم ابتدایی که اعلام شده است، نسبت به چه تعداد دانش آموز و چه تراکمی است. اگر بخواهیم با آمار واقعی پیش برویم، این آمار ارائه شده قطعاً برای همان کلاس های ۳۵ تا ۴۰ نفره است. یعنی همین آمار نسبت به کمبود نیروی انسانی در آموزش و پرورش باز هم کف نیاز ماست و اگر بخواهیم استانداردهای جهانی که نه، استانداردها و مصوبات خودمان را هم اجرایی کنیم به تعداد بیشتر معلم برای کاهش تراکم کلاس ها نیاز داریم.

پیش از این در گزارشی، در فرهیختگان نوشته بودیم که تعداد دانش آموز به معلم در کشورهای توسعه یافته با کشورمان فاصله زیادی دارد. مثلاً در لوکزامبورگ یک معلم به ازای ۹ دانش آموز، یونان یک معلم به ازای ۹ دانش آموز، آلمان یک معلم به ازای ۱۴ دانش آموز و فرانسه یک معلم به ازای ۱۹ دانش آموز دارند. حالا با یک جمع و تفریق ساده، با در نظر گرفتن تعداد دانش آموزان و همان متر و معیارهای نسبت دانش آموز به معلم در ایران، اگر تعداد دانش آموزان را چیزی حدود ۱۴ میلیون نفر در نظر بگیریم، بیش از ۸۰۰ هزار معلم نیاز داریم. در حالی که تعداد معلمان فعال در کشور ما چیزی نزدیک به ۴۰۰ هزار معلم است که البته سالانه تعدادی هم از آنها بازنشسته می شوند. این یعنی نزدیک به ۴۰۰ هزار معلم در کشور کمبود داریم. البته در سال گذشته اعلام شد که به ازای ۷۱ هزار معلمی که بازنشسته شده اند تنها ۳۴ هزار و ۸۱۳ معلم جدیداً طریق آزمون استخدامی به کار گرفته شده اند. حالا باید برویم به سراغ اهداف برنامه هفتم توسعه در جذب معلم. رئیس دانشگاه فرهنگیان در گفت و گویی با فارس سال گذشته اعلام می کند که ۹۶ هزار و ۳۳۸ دانشجو از

این دانشگاه فارغ التحصیل شده اند و در حال حاضر ۹۴ هزار و ۷۲۶ دانشجو و ۲۲ هزار و ۷۴۹ مهارت آموز در دانشگاه فرهنگیان به تحصیل می پردازند.

باز هم در یک محاسبه ساده اگر همان ۱۶۱ هزار کمبود معلم در ابتدایی و اگر ۹۶ هزار و چند صد دانشجو معلم را هم تماماً دانشجو معلم ابتدایی در نظر بگیریم (که قطعاً این گونه نیست)، کمبود تربیت معلم از طریق دانشگاه فرهنگیان، باز هم جبران نخواهد شد. یکی دیگر از انتقاداتی که به همین ماده ۸۷ لایحه برنامه توسعه هفتم می توان داشت؛ در نظر گرفتن جذب افراد واجد صلاحیت از سایر دانشگاه های دولتی است. بدون شک آموزگاری مهارت است و هر کسی این مهارت را نخواهد داشت. شاید کسب مهارتی مانند تدریس دشوار نباشد و با ممارست یا همان دوره هایی که برای تربیت معلم، در نظر گرفته شده، بتوان این مهارت را تا حدودی کسب کرد اما تدریس و به طور کلی آموزش و پرورش یک سرمایه گذاری طولانی مدت است.

همچنین در یکی دیگر از اهداف کمی سنجه های عملکردی ارتقای نظام آموزشی؛ آموزش یک مهارت فرهنگی، هنری، ورزشی به دانش آموزان در پایان هر دوره تحصیلی معرفی شده است و هدف کمی آن ۱۰۰ درصدی است. شاید در مواجهه اول با این هدف، سال های تحصیل خودمان را در گوشه ذهن مان مرور کنیم که در هر مقطع چه مهارتی به ما آموزش داده شد؟ از این مساله و مرور حرف ها و خاطرات که بگذریم، یکی از مواضع رسیدن به این اهداف، ناعدالتی در کیفیت آموزش است. شاید نتوان آن را در چارت آموزش جا داد اما دانش آموزش روستایی با عشایری که به اولیه های لازم برای تحصیل هم دسترسی ندارد، از چه طریقی می تواند مهارت بیاموزد؟ یا حتی معلمی که تمام امکاناتش شاید یک کتابخانه کوچک با تعدادی کتاب اهدایی است، چه چیزی برای آموزش به جز آموزش درسی خواهد داشت؟ واقعیت این است که چشم انداز طراحی شده برنامه توسعه هفتم با جامعه و آنچه

در دل آموزش و پرورش و در بستر اجتماع در حال وقوع است، تفاوت بسیاری دارد. مهارت آموزی و افزایش مهارت به دانش آموز اصلاً امر بدی نیست، اما وقتی امکانات آموزشی مدارس به شکل عادلانه در تمام مدارس و تمام کشور توزیع نشده باشد چگونه امکان پذیر خواهد بود؟ توزیع عادلانه امکانات هم که کار یک سال و دو سال نیست و اگر بود که ما در نظام آموزشی به چنین وضعیتی دچار نمی شدیم.

از دیگر اهداف کمی سنجه های عملکردی ارتقای نظام آموزشی، رساندن تعداد بازماندگان از تحصیل به ۱۰ درصد از کل دانش آموزان موجود با اولویت دانش آموزان ابتدایی است. مرکز آمار ایران در گزارشی اعلام کرده بود که در سال تحصیلی ۱۳۹۹-۱۴۰۰ تعداد دانش آموزان بازمانده از تحصیل به ۹۷۰ هزار و ۸۷۱ دانش آموز افزایش یافته و تعداد دانش آموزان بازمانده از تحصیل در مقطع ابتدایی هم با افزایش حدود ۵۰ درصدی نسبت به سال تحصیلی ۱۳۹۸-۱۳۹۹ به ۲۱۰ هزار نفر رسید. همچنین براساس گزارش مرکز آمار، تعداد دانش آموزان بازمانده از تحصیل در مقطع ابتدایی، در فاصله سه دوره تحصیلی گذشته، رو به افزایش بود. به طوری که در سال تحصیلی ۱۳۹۵-۱۳۹۶ تعداد بازماندگان از تحصیل در مقطع ابتدایی ۱۶۱ هزار و ۸۶۷ نفر بود که در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ به ۲۱۰ هزار و ۲۲۱ نفر افزایش یافت.

تعداد بازماندگان از تحصیل در مقطع متوسطه دوم در سال تحصیلی ۱۳۹۶-۱۳۹۵ نیز حدود ۳۷۰ هزار و ۲۶۳ نفر بود که در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ این تعداد

به ۵۶۵ هزار و ۹۱۵ نفر افزایش یافته است. تعداد پسران بازمانده از تحصیل در مقطع ابتدایی در سال تحصیلی ۱۳۹۶-۱۳۹۵، حدود ۸۲ هزار و ۴ نفر بوده که در سال ۱۳۹۹-۱۴۰۰ به ۱۱۳ هزار و ۳۹۶ نفر رسیده است. تعداد دختران بازمانده از تحصیل هم در مقطع ابتدایی در سال تحصیلی ۱۳۹۵-۱۳۹۶، حدود ۷۹ هزار و ۸۶۳ نفر بوده که در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ به ۹۶ هزار و ۸۲۵ نفر رسیده است. تعداد پسران بازمانده از تحصیل در مقطع متوسطه دوم در سال تحصیلی ۱۳۹۶-۱۳۹۹ به حدود ۲۸۴ هزار و ۶۷ نفر رسیده است.

تعداد دختران بازمانده از تحصیل در مقطع تحصیلی متوسطه دوم در سال تحصیلی ۱۳۹۶-۱۳۹۵ حدود ۲۰۳ هزار و ۸۵۵ نفر بوده که در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ به ۲۸۱ هزار و ۸۴۸ نفر رسیده است. البته در این بین نکته ماند که شیوع کرونا تأثیر مستقیمی بر وضعیت معیشت خانواده های کم درآمد و بی بضاعت داشت و بر افزایش تعداد بازماندگان از تحصیل نیز بی تأثیر نبوده است، تاجایی که براساس اعلام معاون مقطع ابتدایی وزارت آموزش و پرورش، پیش از کرونا تعداد بازماندگان از تحصیل در پایه اول ابتدایی در کشور ۳۹ هزار و ۷۸۸ نفر بوده که در ایام شیوع کرونا این آمار ناگهان به ۸۷ هزار تن رسید.

در گزارشی در فرهیختگان؛ پیش از این نیز گفته بودیم که در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ نرخ پوشش تحصیلی واقعی دوره ابتدایی ۹۵،۰۳ درصد است که به دلیل شیوع ویروس کرونا نسبت به سال قبل آن، با عدد ۹۸،۶ درصد حدود ۳ درصد کاهش داشت. علاوه بر آن، نرخ ارتقای دوره ابتدایی در کل کشور ۹۷،۰۹ درصد است که استان های مازندران، گیلان و ایلام بیشترین میزان ارتقا را دارند و در مقابل سیستان و بیلوچستان، خوزستان و خراسان شمالی حائز کمترین میزان ارتقای آموزشی هستند.

در سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰ و در بازه سنی ۱۱ تا ۱۶ سال دوره ابتدایی، چیزی حدود ۱۸۶ هزار دانش آموز در سن تحصیل از درس خواندن و تحصیل کردن بازمانده اند. با بررسی اسامی شهرهای بالاترین تعداد دانش آموز بازمانده از تحصیل و قرار گرفتن نام سیستان و بیلوچستان در صدر این لیست، می توان این گونه برداشت کرد که رابطه بین محرومیت و عدم دسترسی با بازماندگی از تحصیل رابطه ای مستقیم است. همچنین در این لیست نام تهران ۲۸ هزار و ۸۲۱ دانش آموز بازمانده از تحصیل در مقطع ابتدایی قرار دارد و این تاییدی بر رابطه وضعیت اقتصادی با بازماندگی از تحصیل نیز هم هست.

علی رغم سیاست گذاری مکرر در قیل و بعد از انقلاب اسلامی در خصوص پوشش کامل تحصیلی و جذب همه کودکان بازمانده از تحصیل، این اهداف تحقق نیافته بازمانده اند. با بررسی اسامی شهرهای بالاترین تعداد دانش آموز بازمانده از تحصیل بازمانده اند و تعداد ۹۱۱ هزار و ۲۷۲ کودک لازم التحمیل در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ از تحصیل بازمانده اند و تعداد ۲۷۹ هزار و ۱۹ دانش آموز در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ ترک تحصیل کرده اند. این بخشی از نتیجه گیری گزارش مرکز پژوهش های مجلس در رابطه با کودکان بازمانده از تحصیل و ترک تحصیلی است. شاید این نتیجه گیری به تنهایی، رویای رساندن ۱۰ درصدی دانش آموزان بازمانده از تحصیل، از کل عدد دانش آموزان کشور را در برنامه هفتم توسعه نشان دهد. اگرچه رسیدن به این اهداف، برای هر ایرانی یک افتخار به حساب بیاید اما واقعیت ها و آمار حاکی از امری دیگر و دور بودن این روایست.

درد و تمنای مدارس دولتی

مدارس دولتی تقویت نمی شوند و همچنان در اقلیت و مظلومیت قرار دارند. واقعیت این است که دولت برای تقویت مدارس دولتی به چیزی بیشتر از اراده نیاز دارد. در واقع دولت به الزامات چیزی که می گوید یا چیزی که می خواهد پایبند نیست، یا نمی تواند پایبند باشد. مهم ترین مساله برای تقویت مدارس دولتی، موضوع سرانه است. افرادی که سال های قبل از دهه نود در مدارس کار تربیتی کردند، می دانند که وضعیت سرانه مدارس به چه صورت بود. واقعیت این است که مدت هاست آموزش و پرورش برای مدارس دولتی سرانه ای در نظر نگرفته است یا یک سرانه بسیار ناچیز است به ازای هر دانش آموز اختصاص پیدا کرده است. مدارس دولتی شبیه به درختان باغ های شمال شهر هستند. درختانی که آنقدر به آنها آب نمی دهند یا حتی مواد شیمیایی پای آنها می ریزند تا خشک شود و مالک زمین راحت تر زمین را تغییر کاربری بدهد و بکوبد و بسازد یا بفروشد و برود. گویی اراده ای مافیای در تلاش است آنقدر به مدارس دولتی بی توجهی کند تا ریشه این نوع مدارس بخشکد و مردم محروم برای نیازهای اولیه خود یعنی آموزش هم مجبور باشند هزینه های هنگفت پرداخت کنند.

محمد داوودزاده

کارشناس تعلیم و تربیت

با شروع دهه ۷۰ و آغاز دوران پسانگ خلیلی چهارده کشور تغییر کرد. یکی از تغییرات مهم در حوزه آموزش کشور اتفاق افتاد، یعنی تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی و آغاز به کار مدارس غیر دولتی. مدارس غیردولتی با این استدلال که دولت پول کافی ندارد و افراد متمول خودشان پول تحصیل فرزندشان را بدهند در کشور ایجاد شد. اما زیاد طول نکشید که این روند تاجایی ادامه پیدا کرد که مدارس غیردولتی سهم قابل توجهی از آموزش و پرورش کشور را از آن خود کردند. این همه کار نبود بلکه به تدریج با ششانه خالی کردن دولت از تکالیف خود و استدلال های مختلف، مدارس دولتی باز هم لاغر تر شدند و با ظهور مدارس سمپاد، شاهد، نمونه دولتی، هیات امنایی و... عملاً مدارس دولتی تبدیل به اقلیتی کوچک از مدارس کشور شدند. آنقدر رشد کرد که حتی صدای رهبر انقلاب و مقامات عالی کشور را هم درآورد. اما سوال این است با وجود تأکید مقام معظم رهبری و عمده مقامات کشور و حتی تبدیل این موضوع به گفتمان عمومی در جامعه، چرا

لذا این معما که چرا با وجود تأکیدات همه مسئولان کشور باز هم اتفاق خاصی در زمینه مدارس دولتی نمی افتد به این برمی گردد که دولت در اراده خود جدی نیست. تقویت مدارس دولتی صرفاً در حرف زدن خلاصه نمی شود. تقویت مدارس دولتی به معنای اختصاص یک سرانه خوب و قابل توجه به مدارس دولتی و عمومی است. سرانه ای که بتواند بخش قابل توجهی از نیازهای آموزشی و پرورشی دانش آموز را پوشش دهد. این مساله خصوصاً در مناطق محروم قابل توجه هم هست. دولت در زمینه آموزش و پرورش وظیفه دارد، تکلیف دارد و مجبور است برای تکلیفی که دارد هزینه کند. فلذا اولین محک جدی بودن دولت در زمینه عدالت آموزشی و تقویت مدارس دولتی اختصاص یک سرانه قابل توجه به مدارس دولتی واقعی است. اما به جز افزایش سرانه مدارس دولتی دیگر چه اتفاقی باید بیفتد؟ (اول) بودجه های فرهنگی؛ همه می دانیم بودجه های مختلف فرهنگی در کشور وجود دارد، از بودجه های مختلف برای شهرداری ها و شوراهای شهر تا بودجه های مختلفی که به نهاد ها و سازمان های متعدد در شهرها داده می شود. آموزش و پرورش به عنوان زبنرانی این مساله محل خوبی برای هزینه